

فصلنامه تحقیقات فرهنگی، دوره دوم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۸، صص ۱-۱۶

تحولات اجتماعی - سیاسی و زبان‌های ملی

یحیی مدرسی^۱

استاد گروه زبان‌شناسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

بازتاب تحولات اجتماعی در زبان، یکی از مباحث مورد توجه زبان‌شناسان اجتماعی، جامعه‌شناسان زبان و انسان‌شناسان زبان است. نوشتار حاضر، به بررسی پی‌آمدهای زبانی دو تحول بزرگ در دهه‌های اخیر، یعنی شکل‌گیری اتحادیه اروپا و فروپاشی اتحاد شوروی می‌پردازد. این بررسی نشان می‌دهد که این تحولات و پی‌آمدهای زبانی آنها به طور کلی در دو جهت متفاوت یعنی هم‌گرایی و واگرایی سیر می‌کند. فروپاشی شوروی، واگرایی و تکثر زبانی، ارتقاء جایگاه زبان‌های بومی و ملی در جمهوری‌های تازه استقلال یافته، کاهش قدرت، اعتبار و نفوذ زبان روسی در این کشورها را در پی داشت. شکل‌گیری اتحادیه اروپا، به نوعی هم‌گرایی زبانی، یعنی ارتقا جایگاه برخی زبان‌های دارای پشتوانه قدرت و گسترش حوزه کاربردی آنها، و نیز تنزل جایگاه برخی زبان‌های کوچک‌تر و اقلیت منتهی می‌شود. این بررسی هم‌چنین نشان می‌دهد که دو تحول مورد بررسی، در دو جهت متفاوت (هم‌گرایی و واگرایی) حرکت می‌کنند، اما به نظر می‌رسد دست‌کم یک پی‌آمد زبانی مشترک نیز دارند و آن ارتقا منزلت، جایگاه و اعتبار زبان انگلیسی و گسترش قلمرو کاربردی آن است.

کلیدواژه‌ها: تکثر زبانی، زبان میانجی، زبان ملی، قدرت، منزلت، واگرایی، هم‌گرایی.

مقدمه

بر پایه یک سنت دیرین در زبان شناسی، مباحث مربوط به ساختار درونی زبان به منزله یک نظام ذهنی، در حوزه زبان شناسی محض یا زبان شناسی نظری به بحث گذارده می شود و مباحثی که به نقش ها و کارکردهای زبان به مثابه یک نهاد مهم اجتماعی، شاخص فرهنگی و نماد هویتی مربوط می شود، در قلمرو شاخه های دیگری مانند جامعه شناسی زبان، زبان شناسی اجتماعی و انسان شناسی زبان قرار می گیرد.

از مباحث مهم در قلمرو مسائل اجتماعی - فرهنگی زبان، پی آمدهای زبانی تحولات غیرزبانی است. تحولات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و تاریخی بسیار مهمی که در دهه های اخیر در برابر چشمان ما در جهان رخ داده است، گذشته از دگرگونی هایی که در ساختار اقتصادی - سیاسی کشورهای مختلف پدید آورده، تغییرات فرهنگی و زبانی با اهمیتی را نیز در پی داشته است. این گونه تغییرات هم در سطح جایگاه زبان ها^۱ و هم در سطح پیکره زبان ها^۲ رخ می دهد و از نوع تضعیف و زوال، تقویت و ارتقاء جایگاه زبان ها، برخوردار، تماس و قرض گیری زبانی و پیدایش یا گسترش دو زبانی فردی و اجتماعی^۳ است. نوشتار حاضر به بررسی اثراتی می پردازد که دو تحول اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بزرگ، یعنی شکل گیری اتحادیه اروپا و فروپاشی اتحاد شوروی، بر جایگاه زبان های بزرگ و کوچک گذارده اند. این دو فرایند یکی در غرب و دیگری در شرق اروپا (و بخش هایی از آسیا) رخ داده است، اما آثار و پی آمدهای آن ها محدود به اروپا نیست.

پراکندگی و تنوع زبانی در اروپا در مقایسه با دیگر قاره ها به طور قابل ملاحظه ای کمتر است. زبان شناسان در مورد تعداد کل زبان های دنیا، تخمین های متفاوتی زده اند؛ از میان ۴۰۰۰ تا ۷۰۰۰ زبانی که در دنیا گفتگو می شود، نزدیک به ۲۷۵ زبان در اروپا و خاور میانه رواج دارد. این در حالی است که ۱۹۰۰ زبان در آفریقا و ۳۰۰۰ زبان در آسیا و اقیانوسیه رایج است (کراوس، ۱۹۹۲: ۵؛ لدفوگد، ۲۰۰۱: ۲). همچنین، در برخی کشورهای آسیایی و آفریقایی مانند هند، اندونزی و نیجریه، چند صد زبان شناسایی شده است، اما در بعضی کشورهای اروپایی بیش از ۱۰ زبان بومی رواج ندارد.

زبان های رایج در اروپا (مانند زبان های سایر مناطق دنیا)، به لحاظ تعداد گویندگان، جایگاه



1. Language Status
2. Language Corpus
3. Individual/ Societal Bilingualism

رسمی، و منزلت و اعتبار اجتماعی یکسان نیستند. برخی زبان‌ها مانند انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ایتالیایی، روسی و... دارای گویندگان بیشتر، تاریخ مکتوب طولانی‌تر، ادبیاتی غنی‌تر، پشتوانه علمی و اقتصادی قدرتمندترند؛ در نتیجه، در یک یا چند کشور جایگاه رسمی و قانونی هم دارند و نماد هویت ملی آن کشورها محسوب می‌شوند. در مقابل، برخی از زبان‌ها مانند برتن، ولشی و...، گویندگان کم‌تعدادتر و قلمرو کاربردی محدودتری دارند، پشتوانه علمی، اقتصادی و ادبی آنها ضعیف‌تر است و جایگاه اجتماعی - فرهنگی و قدرت قانونی و سیاسی بالا ندارند. این دو گروه متمایز از زبان‌ها را می‌توان دو قطب یک پیوستار دانست؛ در سطوح میانی آن، زبان‌هایی قرار دارند که از نظر تعداد گویندگان، پشتوانه علمی، ادبی، منزلت و قدرت سیاسی و اجتماعی، در وضعیت بینابینی هستند. تحولات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... ممکن است بر جایگاه یا پیکره هر یک از این زبان‌ها، برحسب موقعیت آن‌ها در این پیوستار اثر بگذارند؛ موقعیت، منزلت و اعتبار اجتماعی و رسمی آن‌ها را ارتقا دهد یا پایین بیاورد؛ قلمروی کاربردی آن‌ها را گسترش یا کاهش و برخی زبان‌ها را در معرض خطر نابودی قرار دهد. زبان‌شناسان به طور کلی در مورد پدیده نابودی و حذف زبان‌ها هشدار داده‌اند و عقیده دارند که باید در برابر این جریان مقاومت کرد (هیل، ۱۹۹۸: ۱۹۲؛ رایت، ۲۰۰۴: ۲۱۹-۲۲۸).



فصلنامه علمی-پژوهشی

۳

تحولات اجتماعی -
سیاسی و زبان‌های ملی

پی‌آمدهای زبانی در تحول اجتماعی - سیاسی

همان‌گونه که اشاره شد، زبان به منزله پدیده‌ای اجتماعی، از تحولات اجتماعی - سیاسی بزرگ و کوچک در سطح یک منطقه، کشور یا جهان تأثیرمی‌پذیرد و همسوی با آن‌ها به پیش می‌رود، اما ابعاد تحولات زبانی همیشه با تحولات غیرزبانی یکسان نیست. گذشته از تحولاتی مانند جنگ‌ها، انقلاب‌ها، حرکت‌های رهایی‌بخش و استقلال‌طلبانه، مهاجرت‌های گسترده، شهرنشینی و صنعتی شدن، تحولات علمی و فن‌آوری و گسترش رسانه‌ها که طی قرون و به ویژه یک قرن اخیر در جهان رخ داده و هر یک پی‌آمدهای زبانی گوناگونی داشته است، تحولات مهم دیگری نیز ایجاد شده است که در این بحث به دو تحول اساسی در اروپا و پی‌آمدهای زبانی آن‌ها می‌پردازیم.

فروپاشی اتحاد شوروی

فروپاشی اتحاد شوروی در اوایل دهه ۱۹۹۰، بی‌تردید یکی از تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مهم در قرن بیستم به‌شمار می‌آید که پی‌آمدهای فرهنگی و اجتماعی گسترده‌ای



دست کم در اروپا داشته است. اتحاد شوروی که به لحاظ قلمرو جغرافیایی - سیاسی کشوری بزرگ و از نظر سیاسی - اقتصادی و نظامی، یک ابرقدرت بود، از دیدگاه سیاست‌های زبانی در یک قرن گذشته، دچار دگرگونی‌هایی بوده است. در روسیه تزاری، سیاست تمرکزگرایی یا سانترالیسم زبانی^۱، در جهت تقویت زبان روسی و همگون سازی زبانی به اجرا درآمد.

پس از انقلاب ۱۹۱۷، با پیوستن سرزمین‌های دیگر، کشوری بزرگ‌تر و به لحاظ قومی - زبانی بسیار متنوع‌تر شکل گرفت و سیاست تمرکزگرایی به تکرارگرایی زبانی^۲ تبدیل شد. در این دوران، زبان روسی به مثابه زبان رسمی مشترک در کل کشور و همه جمهوری‌های آن و زبان‌های دیگری مانند اوکراینی، ترکمنی، فارسی، قزاقی و غیره در قلمرو جمهوری‌ها به منزله زبان رسمی پذیرفته شد. به عبارت دیگر، در هر جمهوری، زبان بومی مردم نقش زبان رسمی آن جمهوری را به عهده گرفت، اما زبان (وخط) روسی به جایگاه زبان میانجی، مشترک و رسمی فراملیتی در همه جمهوری‌ها ارتقا یافت. این سیاست هم سبب وحدت و هم‌گرایی اقوام و ملیت‌ها می‌شد و هم به لحاظ فرهنگی و سیاسی بر آنها فشار وارد می‌کرد، زیرا زبان روسی از نظر نقش، منزلت و اعتبار اجتماعی در جایگاه بالاتری از زبان‌های بومی جمهوری‌های مختلف قرار داشت.

با فروپاشی نظام شوروی، زمینه عینی و ذهنی لازم پدید آمد تا برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران کشورهای تازه استقلال یافته، مطابق شرایط تازه، در عرصه فرهنگ و زبان، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی کنند. به طور کلی، می‌توان گفت که این تحولات بسیار عمیق در ساختار سیاسی و اقتصادی که یک کشور بزرگ و ابر قدرت را به چند کشور کوچک تر تبدیل کرد، پی‌آمد های زبانی مهمی داشت؛ از جمله، سبب تضعیف جایگاه و منزلت بالا و نقش وحدت‌دهنده زبان روسی در جمهوری‌های مختلف (غیر از روسیه) و ارتقاء جایگاه زبان‌های بومی این جمهوری‌ها - که منزلتی درجه دوم داشتند - شد.

به این ترتیب، پس از فروپاشی، زبان‌هایی که در جمهوری‌های مختلف، رسمیت منطقه‌ای داشتند، جایگاه و اعتبارشان ارتقا پیدا کرد و از زبان‌های منطقه‌ای رسمی در سطح جمهوری‌ها، به زبان‌های رسمی یک کشور مستقل تبدیل شدند. به نظر می‌رسد این تغییر بیشتر از نظر قانونی و حقوقی اتفاق افتاده است، اما به دلایل گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... زبان روسی

1. Linguistic Centralism
2. Linguistic Pluralism

هنوز به منزلهٔ زبان دوم یا زبان میانجی و غالب، در موارد زیادی اعتبار و کاربرد بالای خود را حفظ کرده است و زبان های جمهوری های سابق و کشورهای مستقل کنونی هم نتوانسته اند به طور کامل و در همهٔ عرصه ها جایگزین آن شوند. با این همه، برنامه ریزان و سیاست گذاران زبان در این کشورها، در جهت ارتقاء این زبان ها از طریق تقویت و گسترش امکانات و ظرفیت بیانی آن ها در تمام نقش ها و حوزه های کاربردی تلاش می کنند.

مسئلهٔ دیگری که در برابر برنامه ریزان زبان در کشورهای تازه استقلال یافته قرار دارد، نظام نوشتاری است. گذشته از زبان روسی که در همهٔ جمهوری های شوروی سابق به طور مشترک استفاده می شود، خط سیریلیک روسی نیز به منزلهٔ خط مشترک (در دوران استالین) جایگزین خط های دیگر شد و هنوز هم غیر از کشورهایمانند ارمنستان، در سایر کشورهای مستقل کنونی، همچنان مورد استفاده است. از آن جا که تمام مواد نوشتنی و خواندنی به خط روسی است، کودکان تاجیک، آذربایجانی، قزاق، ازبک و غیره، با این خط باسواد می شوند و جایگزینی خطی دیگر، مسئلهٔ مهم دیگری است که سیاست گذاران زبان در این کشورها با آن روبرو هستند. کوشش های برنامه ریزان برای جایگزین کردن خط های دیگر، ظاهراً هنوز به نتیجه نرسیده است.

پی آمد زبانی دیگر فرو پاشی شوروی، پیدا شدن رقبای تازه برای زبان روسی است که طی چند دهه، نه تنها در جمهوری های اتحاد شوروی، بلکه در سراسر اروپای شرقی، نقش زبان میانجی بلا منازعی را بر عهده داشت. اکنون این نقش زبان روسی، در عمل رفته رفته تضعیف می شود و جایگاه آن به منزلهٔ زبان دوم نیز در برخی از کشورهای تازه استقلال یافته و به ویژه در کشورهای معروف به «بلوک شرق»، در معرض تهدید رقبای تازه قرار گرفته است.

ژاک موره (ژاک مور، ۲۰۰۳: ۱۳-۱۴)، معتقد است با فرو پاشی شوروی، تغییراتی در «بازار اروپای شرقی و مرکزی برای زبان دوم» به وجود آمده و روسی جایگاه خود را به مثابه زبان میانجی از دست داده است. به نظر می رسد روسی اکنون به منزله زبان دوم، با رقبایی مانند انگلیسی و تا حدودی به آلمانی روبروست و به تدریج جایگاه قبلی آن در حال تضعیف است.

در پژوهش فودور و پلوا (فودور و پلوا، ۲۰۰۳: ۹۳)، میزان توجه دانش آموزان دبیرستانی به چهار زبان خارجی، یعنی روسی، انگلیسی، فرانسه و آلمانی در مجارستان و چند کشور دیگر اروپای شرقی و مرکزی در فاصلهٔ سال های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۷، مورد بررسی آماری قرار گرفته



است. در کشورهایی مانند مجارستان، لهستان، بلغارستان، رومانی، جمهوری چک و اسلواکی، یادگیری یک زبان خارجی از دوره دبستان، اغلب اجباری و زبان دوم در اغلب این کشورها به طور سنتی روسی بوده است تنها در رومانی، فرانسوی زبان دوم غالب به شمار می‌آید. پس از فروپاشی اتحاد شوروی - که امکان انتخاب آزاد زبان دوم از میان این چهار زبان بیشتر شد - زبان روسی در این کشورها جایگاه خود را به منزله اصلی ترین زبان دوم از دست داد. برای مثال، مطابق آمار وزارت آموزش و پرورش مجارستان، تعداد دانش آموزان دبیرستانی که در سال تحصیلی ۱۹۸۹-۱۹۹۰ زبان روسی را به منزله زبان دوم، انتخاب کرده بودند، نزدیک به ۲۳۰۰۰۰ نفر برآورد شد، در حالی که انگلیسی، زبان دوم نزدیک به ۱۰۰۰۰۰ دانش آموز بوده است، اما در سال تحصیلی ۱۹۹۶-۱۹۹۷، انگلیسی زبان دوم بیش از ۲۲۰۰۰۰ دانش آموز مجارستانی بوده، در حالی که روسی را کمتر از ۲۰۰۰۰ نفر به مثابه زبان دوم انتخاب کرده بودند. می‌توان گفت این وضعیت در تمام کشورهای بلوک شرق (غیر از رومانی که فرانسوی بالاتر از انگلیسی قرار گرفته است)، قابل مشاهده است.

به گفته موره (موره، ۲۰۰۳: ۱۴)، جمهوری‌های ترک زبان مانند آذربایجان، ترکمنستان، قزاقستان و قرقیزستان در آسیای میانه اکنون در مدار زبانی کشور ترکیه قرار گرفته و جمهوری‌هایی از قبیل استونی به سوئدی تمایل پیدا کرده اند. به این ترتیب، در حال حاضر، زبان‌های دیگری به منزله زبان دوم با زبان روسی به رقابت برخاسته اند، هر چند که نفوذ، اعتبار و کاربرد زبان و خط روسی در بیشتر جمهوری‌های تازه استقلال یافته هنوز هم قابل ملاحظه است. از آنجا که زبان و قدرت رابطه‌ای تنگاتنگ دارند، جابه جایی قدرت می‌تواند در تغییر جایگاه و منزلت زبان‌ها و گسترش و کاهش کاربرد آن‌ها مؤثر باشد. از همین روست که با فروپاشی اتحاد شوروی به منزله یک ابر قدرت، اعتبار و منزلت زبان روسی، چه در کشورهای تازه استقلال یافته و جدا شده، چه در کشورهای اروپای شرقی و حتی در سطح بین‌المللی، در حال تضعیف است. روند فروپاشی اقتصادی - سیاسی شوروی، به ارتقاء جایگاه زبان‌های ملی و بومی در کشورهای تازه استقلال یافته، منتهی شده است و در کشورهای شرق اروپا، موسوم به «بلوک شرق» نیز گرایش قابل ملاحظه‌ای به جایگزین شدن روسی با زبان‌های انگلیسی، آلمانی و فرانسوی مشاهده می‌شود. به طوری که در این کشورها، زبان روسی به عنوان زبان خارجی جایگاه خود را از دست می‌دهد و دامنه اعتبار، نفوذ و کاربرد انگلیسی به منزله زبان قدرت جهانی، به جای آن و در قلمروی که در گذشته در اختیار زبان روسی بود، در حال گسترش است.



به این ترتیب، پی آمدهای زبانی فروپاشی شوروی را می توان در دو مقوله خلاصه کرد؛ این روند هم سبب استقلال برخی کشورها شده و سیاست گذاری های زبان، در جهت بومی گرایی، واگرایی و تمرکزگیزی زبان (و خط) شکل گرفته است. همچنین، به سمت یک الگوی جهانی گرایش پیدا کرده و هر دو جریان، سبب تنزل جایگاه و منزلت زبان روسی شده است. به عبارت بهتر، با تبدیل یک ابر قدرت به چندین کشور کوچک و بزرگ، امکان ارتقاء و تقویت زبان های ملی و بومی جمهوری ها از زبان رسمی منطقه ای به زبان رسمی کشورهای مستقل فراهم شد. این جهت گیری در سیاست زبانی را می توان در دیگر کشورهای تازه استقلال یافته جهان مانند هند، الجزایر، نیجریه، و... نیز مشاهده کرد. همان گونه که پس از استقلال هند یا الجزایر، برنامه ریزان و سیاست گذاران زبان در پی ارتقا زبان های ملی در برابر زبان های بیگانه انگلیسی و فرانسوی برآمدند، در این جا نیز ارتقا زبان های ملی مورد توجه برنامه ریزان است، هر چند زبان روسی هم چنان، نفوذ و کاربرد خود را حفظ کرده است، همان طور که انگلیسی و فرانسوی در هند و الجزایر هنوز هم کاربرد و نفوذ زیادی دارند.

پی آمد دیگر فروپاشی شوروی، قرار گرفتن تدریجی کشورهای تازه استقلال یافته و نیز کشورهای اروپای شرقی در مدار قدرت های دیگر، به ویژه آمریکاست. این امر سبب تضعیف نقش روسی به منزله زبان دوم یا زبان خارجی و گسترش نقش زبان انگلیسی در این کشورها شده است. این پدیده در سایر کشورهای استقلال یافته و کشورهای صنعتی پیشرفته، نیز قابل مشاهده است و امروز شاهد گسترش روزافزون نقش و جایگاه زبان انگلیسی در بسیاری از کشورها هستیم.

شکل گیری اتحادیه اروپا

شکل گیری اتحادیه اروپا در دهه های اخیر در اساس فرآیند مهمی است که به نوعی در جهت عکس فرآیند فروپاشی شوروی سیر کرده است. یکی از تفاوت های اساسی میان اتحاد شوروی و اتحادیه اروپا در مرحله شکل گیری، گذشته از چارچوب و زیر ساخت اقتصادی آن ها، شاید این باشد که اتحادیه اروپا، مسیر وحدت و تمرکزگرایی را آرام تر طی می کند و در ظاهر همه چیز تا حدی داوطلبانه و خارج از کنترل یک قدرت مرکزی و برتر به پیش می رود. به عبارت دیگر، اتحادیه اروپا برآمده از یک انقلاب سیاسی و اجتماعی نیست، بلکه حاصل روندی طولانی و مرحله به مرحله است. هسته اولیه این اتحادیه، با نام «جامعه اقتصادی اروپا»^۱

1. European Economic Community (EEC)



با عضویت آلمان، فرانسه، لوکزامبورگ، هلند، ایتالیا و بلژیک در سال ۱۹۵۷، به وجود آمد و در سال ۱۹۹۳، به «اتحادیه اروپا» تغییر نام یافت. کمتر از دو دهه، نهاد های مختلف آن مانند «پارلمان اروپا»، «شورای وزیران اروپا» و «کمیسیون امور خارجی اروپا» و غیره به تدریج شکل گرفت (مایرز-اسکاتن، ۲۰۰۶: ۴۰۹).

کشورهای اروپایی بر پایه برخی اصول کلی، داوطلبانه به اتحادیه می پیوندند و رفته رفته مسیری را می پیمایند که ممکن است به یک وحدت نهایی و کم و بیش کامل منتهی شود. پارلمان واحد، نظام پولی واحد و غیره، زمینه های ایجاد یک کشور واحد را می توانند ایجاد کنند، مشروط بر آن که موانع و مشکلات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نیز از پیش روی برداشته شود.

یکی از مسائل مهم و جالب در این زمینه، مسئله زبان است که به منزله وسیله ارتباطی مشترک و نیز نماد هویت قومی و ملی، باید مورد توجه قرار گیرد. پرسش آن است که پی آمدهای زبانی جریان شکل گیری اتحادیه اروپا چیست و اگر این اتحادیه روند وحدت را در همه عرصه ها تا پایان طی کند و تبدیل به کشوری مانند اتحاد شوروی سابق یا ایالات متحده آمریکا شود، پی آمدهای زبانی این روند چه خواهد بود؟ برنامه ریزان و سیاست گذاران زبان در این اتحادیه چگونه عمل خواهند کرد؟ آیا این اتحادیه مانند آمریکا یک زبان رسمی خواهد داشت یا مانند شوروی سابق، از الگوی یک زبان مشترک رسمی به اضافه چند زبان رسمی منطقه ای (در سطح هر کشور عضو) استفاده خواهد کرد یا مانند سوئیس، از الگوی زبان های منطقه ای (کشوری) با موقعیت حقوقی و قانونی برابر بهره خواهد گرفت.

همان گونه که اشاره شد، روند شکل گیری اتحادیه اروپا در یکی دو دهه گذشته آرام و گام به گام پیش رفته و بازتاب آن در سیاست گذاری های زبانی نیز قابل مشاهده است. در حال حاضر همه کشورهای عضو اتحادیه، حقوق زبانی کم و بیش یکسانی دارند و هر کشور جدیدی که وارد اتحادیه شود، به موازات سایر حقوق، از حقوق زبانی مساوی نیز برخوردار می شود. اگر چنین وضعیتی همچنان ادامه یابد، با نوعی پلورالیسم زبانی روبه رو خواهیم شد که در آن تمام کشورهای عضو، حداقل جایگاه زبان ملی و رسمی خود را حفظ می کنند، در غیر این صورت، جایگاه کنونی برخی زبان ها ارتقاء می یابد و موقعیت برخی دیگر تضعیف می شود. به نظر می رسد در هر دو حال، جایگاه برخی زبان های قومی و محلی با گویندگان کمتر، تضعیف می شود و از موقعیت کنونی نیز پایین تر می رود.



وضعیت زبانی کنونی در اتحادیه چنین است که برخی زبان‌ها مانند انگلیسی، فرانسوی و آلمانی در جایگاه بالاتری قرار دارند، اما از نظر حقوقی، در ظاهر تمایزی میان زبان‌های ملی و رسمی کشورهای عضو وجود ندارد و تعادل، شأن و منزلت زبان‌ها از طریق ترجمه حفظ می‌شود. به نظر می‌رسد که یکی از پی‌آمد های زبانی شکل‌گیری اتحادیه اروپا، گسترش صنعت ترجمه است.

مایرز-اسکاتن (مایرز-اسکاتن، ۲۰۰۶: ۴۰۹)، می‌گوید، در حال حاضر بیشتر مکاتبات و اطلاعیه‌ها به سه زبان انگلیسی، آلمانی و فرانسوی انجام می‌گیرد، اما هر بار که عضو جدیدی وارد اتحادیه می‌شود، باید کادر مترجمان گسترش یابد و امکانات ترجمه به زبان کشور جدید نیز فراهم شود. این به معنای آن است که حجم عظیمی از اسناد و مکاتبات باید به زبان‌های مختلف ترجمه شود، اما به قول سرپرست کادر ترجمه، هزینه آن برای حفظ دموکراسی ضروری و ارزشمند است.

پی‌آمد زبانی دیگر شکل‌گیری اتحادیه اروپا آن است که برخی زبان‌ها به طور غیررسمی به منزله «زبان‌های کار»^۱ برای مکالمات روزانه و مکاتبات داخلی مورد استفاده بیشتر قرار می‌گیرند. در مراحل اولیه، یعنی ایجاد جامعه اقتصادی اروپا، زبان‌های فرانسوی، ایتالیایی، آلمانی و هلندی بیشتر کاربرد داشتند. فرانسوی هم که در گذشته برای ارتباطات میان دولت‌های اروپایی به منزله زبان مطلوب و معتبر کاربرد بالایی داشت، نتوانست در این جامعه به منزله تنها زبان میانجی به کار گرفته شود، زیرا که تصمیمات باید به تمام زبان‌های کشورهای عضو نوشته شود.

با ورود انگلیس به این جامعه در دهه ۱۹۷۰، این برابری جای خود را به غلبه داد و از آن پس، انگلیسی به منزله وسیله ارتباط بین‌المللی درآمد. کشورهای اروپایی به طور عام و فرانسه، آلمان و حتی ایتالیا و اسپانیا به مثابه اعضای اصلی جامعه اقتصادی و سپس اتحادیه اروپا به طور خاص - که زبان‌های آنها اعتبار بالا و سخنگویان بومی بسیاری دارد - علاقه‌مند نبودند انگلیسی به عنوان یک زبان مشترک، چنین جایگاه برتری را در سطح اروپا داشته باشد، اما این اتفاق در عمل افتاده است. آنچه در منشور اتحادیه اروپا در مورد برابری زبان‌ها آمده است، در عمل کاربرد چند زبان پراگینده و معتبرتر (فرانسوی، آلمانی، انگلیسی) را ارتقاء داده و یکی از آن‌ها (یعنی انگلیسی) را به زبان غالب تبدیل کرده که ممکن است در آینده تنها زبان میانجی یا مشترک اتحادیه شود و جایگاهی برتر از سایر زبان‌های اروپایی به دست آورد.

1. Working Language





از نظر مایرز-اسکاتن (مایرز-اسکاتن، ۲۰۰۶-۴۱۰)، به نظر می‌رسد موقعیت دو زبان گونگی^۱ که هم اکنون نیز وجود دارد، تشدید خواهد شد. در این حال، کاربرد انگلیسی (و گاه فرانسوی یا آلمانی) به منزله زبان دوم با اعتبار بالاتر، گسترده‌تر خواهد شد، اما برای این که بدانیم آیا انگلیسی تنها «زبان کار» در سطح اتحادیه خواهد بود یا نه، هنوز باید در انتظار ماند.

زبان‌های رسمی و ملی کشورهای اروپایی عضو در برخی موقعیت‌ها در قلمرو نهادهای رسمی اتحادیه به کارگرفته می‌شوند، اما در برابر اعتبار و نفوذ زبان انگلیسی، رفته‌رفته جایگاه درجه دومی پیدا می‌کنند. برای مثال، در بررسی وضعیت کار برد زبان‌های سوئدی و انگلیسی در میان اعضای سوئدی پارلمان اروپا، این افراد گفته‌اند که در برخی کمیته‌ها گاه تا ۸۰ درصد اوقات انگلیسی صحبت می‌کنند، اما در جلسات عمومی، زبان سوئدی غلبه دارد، زیرا در این گونه جلسات، نشان دادن هویت ملی اهمیت دارد و گروه‌های ترجمه در همین جلسات است که بیشتر فعال هستند.

به هر حال، این پرسش مطرح است که با تقویت و استحکام هرچه بیشتر اتحادیه اروپا، زبان‌های ملی و رسمی کشورهای مختلف، چه جایگاه و منزلتی پیدا می‌کنند؟ می‌توان پاسخ داد از آنجا که کشورهای عضو اتحادیه اروپا به لحاظ قدرت اقتصادی، سیاسی، علمی و نظامی در یک سطح نیستند، به رغم برخوردار بودن از منزلت قانونی و حقوقی برابر در چارچوب منشور این اتحادیه، میزان نفوذ و قدرت برخی کشورها، آن‌ها را در جایگاه برتری قرار می‌دهد و به همین نسبت، برخی زبان‌ها نیز در عمل کاربرد بیشتر و در نتیجه، اعتبار و منزلت بالاتری پیدا می‌کنند. به این ترتیب، شهروندان کشورهای مختلف اروپایی، گذشته از هویت ملی خود، نوعی هویت مشترک اروپایی نیز دارند که زبان مشترک یکی از ارکان مهم و شاخص‌های آن است. به نظر می‌رسد با گسترش، تحکیم و تقویت اتحادیه اروپا در آینده، این زبان مشترک که انگلیسی است، رفته‌رفته جایگاه مرئی‌تر و قابل مشاهده‌تری پیدا کند.

زبان به منزله یکی از شاخص‌های وحدت‌دهنده و هویت‌دهنده عمل می‌کند، و در هر وحدتی نقشی مهم و تعیین‌کننده بازی می‌کند. از همین رو در بسیاری از کشورها زبان ملی، نماد وحدت و هویت ملی در میان شهروندانی است که هویت قومی-زبانی متفاوتی دارند. برای مثال، در کشور ما نقش نمادین وحدت‌بخشی میان ایرانیانی که به گروه‌های قومی-زبانی گوناگون تعلق دارند، بر عهده زبان فارسی است.

به رغم تمایل برخی کشورهای عضو اتحادیه اروپا، زبان انگلیسی به منزله زبان مشترک یا میانجی، ممکن است در آینده به ابزاری وحدت‌دهنده برای اروپاییان تبدیل شود. در حال حاضر، اعضای اتحادیه به زبان‌های قومی، ملی و رسمی خود سخن می‌گویند و سخت به آنها وابسته‌اند، اما از نظر دوسوان، با پیوستن هر کشور تازه‌ای به اتحادیه اروپا، دامنه کار برد انگلیسی به منزله نخستین گزینه برای زبان میانجی یا مشترک گسترش می‌یابد و پس از آن به ترتیب، فرانسوی و آلمانی با فاصله زیاد، ممکن است در جایگاه‌های دوم و سوم قرار گیرند. عامل اقتصاد نیز در پذیرفته شدن عملی یک زبان میانجی واحد، نقش مهمی دارد. برخی محققان معتقدند وجود یک زبان واحد در سیستم اقتصادی سبب سهولت گردش کالا و خدمات می‌شود و از این رو زبان را با پول مقایسه می‌کنند. به نظر آن‌ها همان‌گونه که پیدایش پول باعث ساده‌تر شدن معاملات تجاری در مقایسه با سیستم تبادل پایاپای کالا شد، کاربرد زبان مشترک واحد نیز موجب تسهیل معاملات بین طرفین و کاهش هزینه‌های تبادلات اقتصادی می‌شود (گرین، ۱۹۹۳: ۱۰۴-۱۰۵). از این دیدگاه، به‌وجود آمدن یک زبان میانجی واحد در اتحادیه اروپا ضروری و محتمل به نظر می‌رسد و گرین این زبان را انگلیسی می‌داند.

پی‌آمد زبانی دیگر پیدایش و شکل‌گیری اتحادیه اروپا به موقعیت و جایگاه زبان‌های اقلیت در کشورهای عضو مربوط است که با معیارهای سه‌گانه فرگسن (فرگسن، ۱۹۶۸: ۲۸) یعنی معیار، مکتوب و نوگرابودن مطابقت ندارند. همان‌گونه که می‌دانیم، در بسیاری از کشورهای اروپایی، گذشته از زبان‌هایی که دارای گویندگان پرشمار، موقعیت کاربردی در عرصه‌های مختلف و جایگاه حقوقی، قانونی و رسمی هستند و نماد هویت ملی به شمار می‌آیند، زبان‌های گوناگون گروه‌های اقلیت نیز رواج دارند. این زبان‌ها دارای کاربرد درون‌گروهی، محلی یا منطقه‌ای محدودی هستند، اعتبار اجتماعی پائین‌تری دارند، اغلب جایگاه قانونی مشخصی ندارند، زیر فشار زبان‌های رسمی و ملی به حاشیه رانده شده‌اند و در آموزش، رسانه‌ها، امور اقتصادی و غیره هم به کارگرفته نمی‌شوند. این زبان‌ها که در کشور خود، جایگاه و منزلت و کاربرد گسترده‌ای ندارند، در سطح اتحادیه اروپا نیز که محل رویارویی زبان‌های پر قدرت‌تر و معتبرتر است، نمی‌توانند موقعیت فعلی خود را به خوبی حفظ کنند و نیاز به حمایت و پشتیبانی سیاست‌گذاران زبانی دارند.

به نظر برخی، پلورالیسم و تکثرگرایی زبانی، به رغم حمایت از حقوق زبانی اقلیت‌های قومی، نه به وحدت اتحادیه اروپا کمک می‌کند و نه به لحاظ اقتصادی، سبب تسهیل تبادل‌های کلان



می‌شود. بنابراین، تلاش برای حفظ زبان‌های اقلیت، چندان واقع‌گرایانه به نظر نمی‌رسد. گرین (گرین، ۱۹۹۳: ۱۰۶) با رویکردی اقتصادی (یعنی با در نظر گرفتن هزینه‌های مبادلات تجاری) در مرحله تبدیل جامعه اقتصادی اروپا به اتحادیه اروپا سرنوشت‌های متفاوتی را برای زبان‌های رایج در اروپا پیش‌بینی می‌کند؛ به نظر او انگلیسی زبان میانجی در جامعه اقتصادی و اتحادیه اروپا می‌شود و ممکن است با گسترش اتحادیه به اروپای مرکزی، آلمانی رقیبی برای انگلیسی شود. هم‌چنین، کاربرد زبان‌هایی مانند پرتغالی، دانمارکی، یونانی، هلندی و ایتالیایی کاهش خواهد یافت و فرانسوی و اسپانیایی، به منزله زبان‌های میانجی منطقه‌ای به کار گرفته می‌شوند. باید گفت این پیش‌بینی‌ها همیشه به واقعیت تبدیل نمی‌شوند، چنان‌که پیش‌بینی برخی از زبان‌شناسان در دهه ۱۹۴۰، در مورد تضعیف فرانسوی در کانادا عملی نشد (مک‌کی، ۲۰۰۳: ۶۴). گرین هم‌چنین این فرض را مطرح می‌کند که اگر کاربرد زبان اکثریت در یک کشور اروپایی، در سطح اتحادیه گسترش یابد، زبان‌های اقلیت در آن کشور بیشتر در معرض تهدید و زوال قرار می‌گیرند و اگر زبان اکثریت در یک کشور، جایگاه کاربردی پایین‌تری در سطح بین‌المللی پیدا کند و تضعیف شود، زبان‌های اقلیت در آن کشور موقعیت بهتری پیدا می‌کنند. از این روست که او ادعا می‌کند که یکپارچگی اروپا بر زبان‌های ایرلندی، گیلی اسکاتلندی، ولشی و غیره، اثرات منفی می‌گذارد، زیرا این زبان‌ها هم‌اکنون نیز زیر فشار و تهدید انگلیسی قرار دارند و با قدرت گرفتن هر چه بیشتر زبان انگلیسی، فشار داخلی بر آن‌ها نیز بیشتر خواهد شد.

به عبارت دیگر، با تقویت جایگاه انگلیسی، فشار آن بر زبان‌های اقلیت در خود انگلستان بیشتر خواهد شد و جایگاه و کاربرد این زبان‌ها تضعیف می‌گردد. زبان‌هایی که در مناطق شهری کاربرد دارند و به نوعی به رسمیت شناخته شده‌اند، کمتر در معرض تهدید قرار می‌گیرند و از این رو، زبان‌هایی مانند باسک و کاتالان در موقعیت بهتری هستند.

به این ترتیب، به نظر می‌رسد از دیدگاه اقتصادی، ارتقاء یک زبان به جایگاه زبان مشترک برای کل اتحادیه اروپا امری منطقی، کم‌هزینه و آسان‌کننده داد و ستدهای بین‌المللی است، اما به لحاظ فرهنگی، یعنی حفظ فرهنگ بومی، قومی و ملی، زبان واحد مشترک در اتحادیه، پدیده‌ای است که زبان‌های اقلیت و ضعیف و حتی برخی زبان‌های ملی را زیر فشار و تهدید بیشتر قرار می‌دهد و به حذف آن‌ها کمک می‌کند.



نتیجه گیری

زبان به منزله یک نهاد اجتماعی بر دیگر نهاد های جامعه اثر می گذارد و از آن ها تأثیر می پذیرد و تحولات آن ها را بازتاب می دهد. این تأثیرات هم در پیکره زبان به منزله یک سیستم ارتباطی و هم در جایگاه، منزلت و کاربرد زبان به مثابه نماد اجتماعی قابل مشاهده است. در حوزه ساختار، تأثیر زبان هایی که جایگاه، اعتبار و قدرت بیشتری دارند، به صورت قرض گیری زبانی در زبان های دیگر دیده می شود و در قلمرو جایگاه و کاربرد، تغییرات گسترده تر در سطحی کلان در نقش و منزلت زبان ها رخ می دهد. به عبارت دیگر، تغییراتی که در سیستم اقتصادی - سیاسی کشورها پدید می آید و جابه جایی قدرت را در پی دارد، سبب تغییراتی در منزلت و اعتبار زبان آن ها می شود.

شکل گیری اتحادیه اروپا که جهت گیری آن به سوی وحدت اقتصادی - سیاسی برخی کشورهای اروپایی است، می تواند در بلند مدت نوعی گرایش به وحدت و همگرایی زبانی را در پی داشته باشد و از این طریق به گسترش قلمرو کاربردی و ارتقاء جایگاه و اعتبار زبان هایی منتهی شود که دارای هژمونی و قدرت سیاسی، اقتصادی و علمی بالایی هستند.

همچنین، زبان هایی که پشتوانه قوی اقتصادی و سیاسی و گویندگان فراوان ندارند، به رغم نقش نمادین آن ها در هویت قومی، گروهی یا ملی، به نوعی تضعیف می شوند. به نظر می رسد اگر اوضاع سیاسی و اقتصادی جهان، به ویژه اروپا، به همین شکل پیش رود، نقش زبان انگلیسی (و تا حدودی فرانسوی و آلمانی) به منزله زبان میانجی هر چه بیشتر تقویت شود، جایگاه و اعتباری که هم اکنون دارد، باز هم ارتقا یابد، قلمرو کاربردی آن گسترده تر و در حوزه های بیشتری به کار گرفته شود.

همچنین، این روند به نوبه خود می تواند زبان های محلی و اقلیت مانند برتن و ولشی را هر چه بیشتر به حاشیه براند، نقش ارتباطی آن ها را محدودتر کند و آن ها را به طور جدی در معرض خطر زوال قرار دهد. حتی زبان های دیگری مانند دانمارکی، هلندی و... که در کشورهای عضو اتحادیه اروپا دارای جایگاه رسمی هستند و نماد هویت ملی به شمار می آیند، ممکن است از قدرت و اعتبار زبان انگلیسی آسیب ببینند.

اگر به گفته جوزف (جوزف، ۲۰۰۴: ۱۲۶)، هدف اولیه کمیسیون اقتصادی اروپا و سپس اتحادیه اروپا، وحدت کشورهای کوچک در این اتحادیه باشد، این گونه کشورها در برابر تضعیف استقلال ملی، زبان و هویت ملی خود واکنش نشان می دهند. به نظر می رسد در



سطح اتحادیه اروپا نقش انگلیسی به منزله زبان میانجی در حال گسترش باشد و زبان‌های رسمی و ملی کشورهای مختلف می‌کوشند تا نقش خود را به منزله زبان‌های ملی حفظ کنند، اما زبان‌های اقلیت در این کشورها زیر فشار فرهنگی و اجتماعی زبان‌های قدرتمند در معرض خطر زوال قرار می‌گیرند. از نظر دوسوان، با پیوستن هر کشور جدید به اتحادیه اروپا کاربرد انگلیسی در سطح اتحادیه گسترش می‌یابد، اما در هر کشور، مردم از زبان بومی و ملی خودشان استفاده می‌کنند و در حفظ آن می‌کوشند. به عبارت دیگر، آنچه گفته شد مربوط است به نهادهای رسمی اتحادیه اروپا، در حالی که مردم عادی در کشورهای مختلف اروپایی به زبان‌های بومی خود احساس تعلق می‌کنند و در ارتباطات روزمره خود هم چنان به آن زبان‌ها سخن می‌گویند.

تغییرات و پی‌آمدهای زبانی فروپاشی اتحاد شوروی در جهت متفاوتی سیر کرده است. زبان روسی به منزله زبان قدرت، طی چند دهه گذشته هم نقش زبان ملی، مشترک و میانجی را در کشور شوروی بر عهده داشت و نماد هویت مشترک همه مردم این کشور به شمار می‌آمد و هم به منزله یک زبان خارجی یا زبان دوم معتبر، در کشورهای سوسیالیست شرق اروپا، به کار گرفته می‌شد. به نظر می‌رسد، اکنون این جایگاه رفته رفته در حال تضعیف شدن است. در مقابل، زبان‌های بومی جمهوری‌های مختلف که در دوران شوروی، زبان‌های رسمی منطقه‌ای و در مقایسه با روسی به نوعی درجه دوم محسوب می‌شدند، پس از فروپاشی دست‌کم، به لحاظ حقوقی و قانونی، تقویت شده، ارتقاء جایگاه پیدا کرده‌اند و به زبان رسمی کشورهای مستقل تبدیل شده‌اند. همچنین، با تضعیف تدریجی جایگاه زبان روسی به منزله زبان دوم در شرق اروپا زمینه لازم برای جایگزین شدن زبان‌های قدرتمند دیگر و در رأس آن‌ها انگلیسی فراهم شده است.

به طور کلی، شاید بتوان گفت زبان انگلیسی در آینده، همان نقشی را در اتحادیه اروپا پیدا خواهد کرد که زبان روسی در گذشته در اتحاد شوروی داشته است. این احتمال چندان دور از ذهن نیست که انگلیسی به رغم عدم تمایل گویندگان دیگر زبان‌های اروپایی، رفته رفته به جایگاه زبان مشترک رسمی اتحادیه ارتقاء یابد و سایر زبان‌ها، به جایگاهی درجه دوم رانده شوند و در سطح منطقه‌ای و در قلمرو کشور خود، به کار گرفته شوند. گسترش برنامه‌های دانشگاهی به زبان انگلیسی، در برخی کشورهای اروپایی غیر انگلیسی زبان مانند هلند، سوئد، نروژ و... در سال‌های اخیر، شاید نشانه‌ای از آغاز چنین روندی در ارتقا جایگاه این زبان باشد.



ورود روز افزون واژه‌ها و عناصر انگلیسی به پیکرهٔ زبان‌های اروپایی مختلف را نیز شاید بتوان نشانهٔ دیگری از نفوذ و گسترش انگلیسی در اتحادیه اروپا دانست، همان گونه که زبان‌های جمهوری‌های مختلف اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی و مرکزی طی چند دهه از زبان روسی قرض گرفتند و از عناصر این زبان انباشته شدند.

دو جریان مورد بحث، یعنی فروپاشی اتحاد شوروی و شکل‌گیری اتحادیه اروپا در دو جهت متفاوت سیر کرده و پی‌آمدهای زبانی آن‌ها نیز به ترتیب به سوی واگرایی و هم‌گرایی گرایش داشته‌اند، اما به نظر می‌رسد این دو جریان متضاد، دست کم یک پی‌آمد مشترک نیز داشته‌اند و آن ارتقا جایگاه، منزلت و اعتبار زبان انگلیسی و گسترش قلمرو کاربردی آن در کشورهای مختلف - در اروپای غربی، شرقی و حتی کشورهای مستقل پدیدآمده از فروپاشی اتحاد شوروی - است. این جریان به رغم خواسته اروپاییان که مانند سایر مردم دنیا به زبان‌های مادری خود سخت دل‌بسته و علاقه‌مندند، به پیش می‌رود. آنچه در این جا تعیین‌کننده‌تر است، جریان قدرت است و نه خواست گویندگان زبان‌ها.

باید گفت قدرت اقتصادی، سیاسی، علمی و نظامی گویندگان زبان‌ها در حفظ و تقویت، تضعیف و زوال زبان آن‌ها نقشی تعیین‌کننده بازی می‌کند. با جابه‌جایی قدرت، در جایگاه و اعتبار زبان‌ها تغییراتی پدید می‌آید و حتی زبان‌هایی که روزگاری پرآوازه و معتبر بوده‌اند، تضعیف می‌شوند و زبان‌های اقلیت در معرض خطر زوال و نابودی قرار می‌گیرند. به نظر می‌رسد همراه شدن دو تحول مورد بررسی در اروپا - یعنی شکل‌گیری اتحادیهٔ اروپا و فروپاشی اتحاد شوروی - با جهانی شدن، تحولات و پیشرفت‌های علمی و فن‌آوری، گسترش رسانه‌ها، باسوادی و...، روند تضعیف برخی زبان‌ها و تقویت و گسترش قلمرو کاربردی برخی دیگر را شتاب می‌بخشد.



منابع

- Deswaan, A. (2001) *Words of the World*, Cambridge : Polity.
- Ferguson, C. (1968) "Language Development", in J. Fishman, C. Ferguson, & Dasgupta(eds.), *Language Problems of Developing Nation*, New York: Wiley.
- Fodor, F. & Peluau (2003) "Language Geostrategy in Eastern and Central Europe: Assessment and Perspectives", in J. Maurais & M. Morris (eds.), *Languages in a Globalizing World*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Grin, F. (1993) "European Economic Integration and the Fate of Lesser-used Languages", In *Language Problems and Language Planning*, Vol.17 (2): 101-114.
- Hale, K. (1998) "On Endangered Languages and the Importance of Linguistic Diversity", in L. Grenoble & L. Whaley, *Endangered Languages* (eds.), Cambridge: Cambridge University Press.
- Joseph, J. (2004) *Language and Identity: National, Ethnic, Religious*, London: Palgrave.
- Kraus, M. (1992) "The World's Languages in Crisis", in *Language*, Vol. 68(1): 4-10.
- Ladefoged, P. (2001) *Vowels and Consonants: An Introduction to the Sounds of Languages*, Oxford: Blackwell.
- Mackey, W. (2003) "Forecasting the Fate of Languages", in J. Maurais and M. Morris (eds.), *Languages in a Globalizing World*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Maurais, J. (2003) "Towards a New Linguistic World Order", in J. Maurais & M. Morris (eds.), *Languages in a Globalizing World*, Cambridge: Cambridge University.
- Myers-Scotton, C. (2006) *Multiple Voices: An Introduction to Bilingualism*, Oxford: Blackwell.
- Wright, S. (2004) *Language Policy and Language Planning*, New York: Palgrave Macmillan.

